

پاک‌پاشا → میرزا بابا مطهری‌نژاد



چراغ‌دار توسعه و تعالی ایران

تاریخ، همارای است که بر کلک صولت و تشکیب ادوار افتخار ملل تکیه دارد و بر زخمِ هزیمت کاروانیان آن نیزه، و چه بسیار حکایات از قوام و زوال اسلاف بر زبان این پیر منطق به اخلاف رسیده‌است.
عَمالِ سیاست و اجتماع اینه آدم، گاه رقعۂ حمیت و شرف بر پیکانِ خلم‌ریز تاریخ سپرده‌اند و گاه ودیعی‌ای جز آرزوم و تهی‌مایگیِ تصبییِ دیگر به اوراقِ کهن گذشته و میراثِ آینده نسپرده‌اند.
لیک، دو چیز است که تارکِ «فتگان» را همواره لولوییِ مرجان‌وش و درخشان دانسته و تاریخ جز به نیکی و حسرت از آن یاد ندارد!
یکی فرهنگ ملل و آدابِ دیرینه اقوام بشر است و دیگری دانشمندانی هستند که منشاء اثرات عالی علمی بودند و هوشیارانه بازیچه بازی سیاست‌ها نشدند و از کورانِ حوادث سرافراز بیرون آمدند و ملت خود را به قله افتخار و عزت رساندند.
پروفسور سیدمحمود حسابی، نمونه عینیِ دومی است. نگارنده که حضور استاد را در اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ در موقعیتِ دانشجوی ریاضی در دانشگاه تهران و دانشگاه تربیت معلم تهران درک کردم و اینک با عنوان کارشناس ارشد از تاباطات و روابط عمومی و مدرسِ دانشگاه خلاء و جودی‌اش را با تمام وجود باور دارم، این مطلب را نه امروز که ۴۰ سال پیش در زمانِ دانشجویی در ذهن کنجکاوِ خویش می‌پروراندم و ۲۰ سال پیش زمانی که آوازه نظریه «بی‌نهایت بودنِ ذرات» استاد چهلمگیر شده بود و بغل‌بغلِ گلِ افتخار برای ایران و ایرانی نثار می‌شد و من مسئولیتی در وزارت پست و تلگراف و تلفن آن روز داشتم، در نامه دعوتی برای بازدید از موزه پست این احساسِ دیربران را به دل کاغذ ریختم.
نامه‌ای که به شماره ۱۱۵/۷۲۴۵ مورخ ۶۹/۱۲/۲۱ در سوابقِ روابط عمومیِ این وزارت‌خانه مضبوط است، و بخشی از آن احساس که همچنان در عمق وجودم زبانه می‌کشد چنین است:

«استاد حکیم جناب آقای دکتر حسابی

سلام علیکم

چه فراوانِ خردورزان این خطه که در علوم مختلف سرآمد روزگار بودند و دست‌بازیگرانِ استعمار آنان را و پادشان را، در خاکسترِ خمولِ گمنامی مدفون کرد تا فرهنگِ ما عزت و شرف نیابد. چه‌بسا استعدادهای درخشان این مرز و بوم که در گذر زمانِ مهجورِ ناملایماتِ زندگی شدند و یادی هم از ایشان به جا نماند. و چه بسیار دانشمندان و مایه‌وران دانش که بازیچه بازی سیاست‌ها شدند، و البته بسیاری‌ند دانشمندانی که سرمنشأ اثرات عالی علمی بودند، اما کدام‌یک اینچنین از کورانِ حوادث سرافراز بیرون آمده و ملت خود را به قله افتخار و عزت رسانده‌اند؟ بی‌مباهنه، به ضرس قاطع، تاریخِ آینده علم و دانش ایران را مرهونِ خدماتِ ارزنده جنابعالی می‌داند و ما خاضعانۀ در برابر فروتنی و تواضع عالمانه شما سر ارادتِ فرد می‌آوریم. گرچه عالم بودنِ «بزرگی» است اما نمونه و اسوه شدنِ چیز دیگری است. این موهبتی است که خداوند، هر کسی را نمی‌بخشد مگر آنکه موردِ لطف و عنایت باشد. اینک شما، نام همه بزرگان علم و دانش این مرز و بوم را که جز یادی از ایشان در تاریخ نمانده بود، زنده کردید و حیات دوباره بخشیدید. استاد بزرگوار، بر ما بیخشایید که حرمِ خضوع شما را بر تمجید در محضرِ تان می‌آلاییم. اما این حقّی کوچک از حقوقِ بسیار شما بر گردنِ ماست.

آری! تاریخ با تحول معنی می‌یابد و بارزترین و باشکوه‌ترین وجه آن نیز تحول و تکمیل انسان است و هویت انسان در حرکت‌ها و قدم‌های کوتاه و بلند است که برمی‌دارد. آنچه در مسیر این تحول پدید آمده و می‌آید، نه به دودین یا دوهایی است که تب و تاب داشتن، آنان را عرق‌ریزان و شتابان به سامانی نیست و به شلوغیِ سر بی‌سامان رهنمون شده و می‌شوند، و نه به بی‌اندیشگیِ آنانی که چشم و گوش و پای بیرون‌شان بی‌مشیقی به سامانِ حقیقیِ آنان را محروم از چشم و گوش و پای درون‌شان نماید، بلکه به همتِ بزرگمردانی فراهم شده است که گل افشانی و درناختنِ «طرحی نو» را در مسلکِ عشقِ آموخته و بی‌وقفه‌ای از موانع، با پشتوانه‌ای از علم و تقوا، حرکت را معنا کرده و به آن شتایی بخشیده‌اند که تنها به دیدد لد و با اندیشهای ژرف توان نظری به آن میسر است، و دکتر حسابی از معدود مردانی است که بر این سهمِ همتِ گمانشت و به تحقیق در فرازهای متدّد کارهایی کرد کارستان و به اصرار می‌گویم و می‌گویم که «یادش» و «امش» و «تیش» «همش» و «عزم استوارش» الگویِ کم‌ظنری است که نه‌تنها هیچ سنتِ نیکویی را نَشکست، که از سنت‌های خوبِ دیرینِ خاکسترِ فراموشی و نسیان زدود و بر فروغ چراغِ علم و آگاهی افزود.

استاد : تو را گفتم فروزان شو که اندر شعلۀات سوزم

کجا با سوزِ هجر تو توان سوختن دارم

«دانشجوی دیروز، استاد – مدیر مسوول امروز ماهنامه روابط عمومی

نگاه → دکتر محمدمهابون شکیب *

مرزهای نو

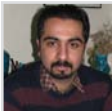
ایپتیک، که باز ذهن مرا در جهتِ خاطراتِ دور متمرکز می‌کند امواجِ ملاحظم و پرشور یادهای دورانِ جوانی بیشتر و بیشتر رو به سوی یک نقطه بسیار جاذب و یگانه دارد، که گویا طیفی زیبا و چند رنگ از سال‌های بین ۱۳۴۱- ۱۳۴۹ است، که بر حسب تصادف در زندگی من جاری بوده است، و آن شانس حضور در محضرِ یک شخصیتِ علمیِ کاملاً منحصربه‌فرد (به عنوانِ یک دانشجوِ پودام) و سپس بعد از سال‌ها به عنوانِ همکار از فیوضاتِ وسیع و پرامدانه آن دانشمندِ واقعیِ بهرمند بوده و تا هنگامی که در ۱۲ شهریور ۱۳۷۱ در بیمارستانِ دانشگاه ژنو به علت عوارض قلبی درگذشتند. بی‌وقفه همواره یاد و خاطرهٔ آن زنده‌دار در ذهنم روشن و با کسبِ تجاربِ فرهنگی و علمی طی سال‌ها اکنون بهتر می‌توانم اخلاق و رفتار و گرفتاری‌های خارج از درس او را در آن سال‌ها تجزیه و تحلیل کنم و اکنون درمی‌یابم که آن گفته‌ها بسیار و بسیار افاق روشن‌تر از زمانِ خود را منعکس می‌کردند. ایشان هم در شخصیتِ علمی و هم سیاسی اجتماعی خود بسیار موفق بوده است به طوری که حتی در تمامِ دورانِ زندگی او، کسی یک خطا از ایشان سرافراز نداد و بر حسبِ ترتیبِ روزشمار عمر پربرکتِ خود همیشه در جهتِ تولید و ایجادِ مراکزِ علمیّی و فرهنگی و از جمله ایجادِ دانشگاهِ گرم‌بام می‌داشته‌است. ایشان همواره می‌فرمودند در امورِ فرهنگی و تکنولوژی، وقتِ زیاد نداریم و باید سعی کنیم با همان سرعتِ همدارِ کاروانِ علمیِ دنیا حرکتِ کنیم. در ایرانِ دوستی و علاقه‌وافرِ ایشان هیچ شکی نیست. ایشان می‌فرمودند هر ملت و قومی که فرهنگِ ارزشمند و قابلِ افتنا داشته باشد، حتماً در تاریخ سرافراز باقی می‌ماند، در غیر این صورت نه سزاوار بقااست و نه می‌تواند دارای آزادی و استقلال باشد. مثلاً تمدنِ یونانِ باستان که قرن‌هاست وجود ندارد، ولی همه ملت‌ها به آنها احترام دارند و ملت کنونی یونان وجود و احترامش به علتِ همان فرهنگِ والای گذشته است. ایشان به شدت اعتقاد داشتند هر کس دوستدار ایران و ملیتِ ایرانی است باید در یادِ که ملیتِ ایرانی بر پایه فرهنگِ ایران است و آثار و نمادِ فرهنگِ ایرانی به زبانِ فارسیِ وابسته است پس باید این زمان را دوست داشت. ایشان ضمنِ نصایحِ خود ابراز می‌داشتند اندیشمند ایرانی باید در جهتِ ارتقای فرهنگی و پیشرفتِ پژوهش‌های علمی با هوشیاری و با انتخابِ به دستاوردهایِ سایرِ ملل توجه داشته باشد و به استعدادِ ایرانیِ اعتقاد داشتند و می‌فرمودند زمانِ زیادی است که از فرهنگِ پژوهیِ قاصه گرفته‌ایم و از تولیدِ باز تولیدِ علم و فناوری و دانش دور شده‌ایم و پژوهش را به صورتِ کالاییِ مصرفی می‌انگاریم و تولید آن را به دیگران واگذار کرده‌ایم. در جامعهٔ امروز یک تضاد و بیگانگیِ میانِ سیستمِ تدبیر‌بردار و تصمیم‌گیرنده وجود دارد که بسیار زیان‌آور است و در این میان گویا هیچ نیازی به رابطهٔ شأنیّتِ علم و عالم با دستگاهِ اجراییِ احساس نمی‌شود و پیش‌بینی می‌کردند، اگر به مساله پژوهش توجه نشود عوارضِ اصلیِ آن فقرِ پژوهشی است که به دنبالِ خود فقرِ فقرِ اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و دانیای و امنیتیِ پدید می‌آید و آثار و پدیده شوم آن به زیر سلطه رفتنِ کشورهایِ صاحبِ قدرت است. ایشان در سال ۴۲ معتقد بودند علوم جدید هنوز در ایران شناخته‌شده نیست و درک درستی از علم وجود ندارد، زیرا درک ما از علم بر اساسِ مدارسِ سنتیِ قدیمیِ است. معنیِ درس خواندن در آن مدارس آن است که دانشجو چند کتاب بخواند یا آنها را بدونِ درک به حافظه سپارد. ایشان می‌فرمودند اگر دانشجو یک کتاب ۶۰۰ صفحه‌ایِ اپتیکِ فیزیک را به حافظه سپارد برای من هیچ ارزشی ندارد. این مساله پیش‌بینیِ ژرف و عمیقِ ایشان از مساله شناختِ علم در ایران بوده است، و ما هنوز متأسفانه در گیرِ این مساله هستیم. بعضیِ مواقعِ که بحثِ یار بود و استاد در وجدی و سروریِ خاصِ سیر می‌کردند رو به سوی بحث‌هایِ تئوری می‌گذاشتند و دانشجویان را با چارچوب‌ها و مرزهایِ علمیِ آشنا می‌ساختند. به خصوص بحثِ بی‌نهایتِ بودنِ ذره که از تفکرات و تئوری‌هایِ ایشان بوده است و نیز از دنیایِ شگفت‌آورِ ذرات که به وجود می‌آیند و نابود می‌شوند و نیز بحثِ تمامِ بینِ تئوریِ نسبیت و میدان‌هایِ کوانتومیِ همه و همه از لحظاتِ شیرینِ دنیاییِ بود که این استاد فرزانه و فرزام در ذهنِ دانشجویانِ پدید می‌آوردند. یادش بخیر که همواره مفهومِ شناختِ علوم نوین را با طرزِ تلقیِ علوم سنتی به چالش می‌کشیدند و دانشجو طعمِ خاصِ تفاوتِ آنها را می‌چشید.

«شاگردِ استاد و عضو هیات علمی دانشگاه تهران و رئیس دانشگاه روزننده

ماند گاران

نگاهی به سرگذشت و کارنامه دکتر محمود حسابی

زندگی یعنی پژوهش و فهمیدن چیزی جدید



«زندگی یعنی پژوهش و فهمیدن چیزی

جدید»؛ این جمله برجسته که حکایت از تشنگی و شیفتگیِ گوینده آن در برابرِ دانش را نمایان می‌سازد، از زبانِ کسی است که بی‌گمان یکی از معدودِ چهره‌هایِ چندبعدی در ایران معاصر و از پرکارترین پژوهشگرانِ حوزه علم در جهان به به شمار می‌رود. درباره او بسیار شنیده‌ایم و از گفته‌هایش بسیار آموخته‌ایم، اما کمتر فرصتی دست داده تا او را در لحظه به لحظه زندگی‌اش همراهی کنیم.

پروفسور محمودحسابی را می‌گویم. فرزند راستین ابن‌سینا و ابوریحان…

سیدمحمود میرزاحسابی، فرزند سیدعباس (معز السلطنه) و گوهر شاد حسابی (مدحت‌السلطنه)، در سال ۱۲۸۱ ه‍.ش در تهران از پدر و مادری تفرشی دیده به دیدار جهان گشود. او چهار سال اول دوران کودکی‌اش را در تهران سپری کرد. خانواده او به کارهای دولتی و سیاسی اشتغال داشتند و آثار خدماتِ آبادانی مانند قنات و مسجد از اجداد او در تهران موجود است. محمود چهارساله بود که پدرش سفیر ایران در عراق شد و همراه خانواده‌اش به بغداد رفت. پس از دو سال توقف در آن شهر با خانواده به دمشق رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت.

به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و برادرش در منزل حاج علی تفرشی نگهدار سفارتخانه ایران در بیروت به دستخُش رفتند و سال بعد به بیروت منتقل شدند. اما پدر خانواده پس از مدت کوتاهی آنها را برای همیشه ترک کرد و به تهران بازگشت. به این ترتیب محمود حسابی در غربت، آواره و تنها، همراه با مادر و